



فاتح بازی دراز

بر اساس زندگی سردار شهید محسن وزوایی

نوید (هادی) صالحی



فهرست

- کلام نخست ۷
روایت اول: تولد ۹
روایت دوم: حیاط خالی پادگان عشرت آباد ۱۵
روایت سوم: انقلاب دوم ۲۱
روایت چهارم: فرمانده گمنام ۲۵
روایت پنجم: گلوله‌ای در گلو ۲۹
روایت ششم: شکار تانک ۳۳
روایت هفتم: نماز شب ۳۷
روایت هشتم: معجزه نماز ۴۳
روایت نهم: صدام در دام محسن ۴۹
روایت دهم: دستم به شلیک نرفت! ۵۵
روایت یازدهم: تأسیس تیپ سیدالشهدا^(ع) ۶۵
روایت دوازدهم: به سوی خرمشهر ۷۳
روایت سیزدهم: کربلا را برای نسل‌های بعدی می‌خواهم ۷۷
روایت چهاردهم: به یاری امام بشتابید و تنه‌ایش نگذارید ۸۳
روایت پانزدهم: مادر ۸۹
روایت شانزدهم: دیدار در قطعه ۲۶ ۹۱

کلام نخست

الایا ایها الساقی ادرکأسا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

آنچه تقدیم محضر تان می شود، براساس تشویقها و کمکهای بی دریغ برادر عزیزم، آقای محمدعلی آقامیرزایی، شکل گرفت. آنقدر گفت بنویس تا مجبور شدم به آقای روشن بخش عزیز زنگ بزنم. البته این را هم بگویم که از سالهای نوجوانی، قلندرانی همچو محسن وزوایی را بسیار دیده بودم و به هم دوره بودن با آنان افتخار می کنم؛ اما همیشه شخصیت محسن وزوایی برایم پر از سؤال بود. در میان کلام پاسداران پنجاه و هشتی، همانها که گردان نهم را تشکیل داده بودند، آقامحسن خاص بود. اولین پیشنهاد آقای روشن بخش، نوشتن قصه فرمандهان از زندگی آقامحسن بود و من به آرزویم رسیدم.

دو بار نوشتم و کنار گذاشتم تا این قصه شکل گرفت. آقامیرزایی بارها خواند و اصلاح کرد؛ ولی بزرگترین

عنایت و لطفی که خداوند و اقامحسن به من ارزانی داشتند، بازنگری کار توسط استاد عزیزم، جناب آقای مرتضی سرهنگی، بود. پدرانہ کار را خواندند و اصلاح فرمودند. همیشه مدیون محبتشان هستم. اما در این مسیر چندماهه پر از وسواس، همسرم لحظه‌ای دست از حمایت برنداشت تا این چند قصه تقدیم شود به نوجوانان و جوانانی که آن ایام را ندیدند تا به رشادت‌ها و جانفشانی زنان و مردان نسل قبل از خود افتخار کنند. از سرکار خانم زارع، شاعر و نویسنده و همراه و همسرم، بسیار سپاسگزارم. این کتاب را هدیه می‌کنم به پسر، مانی، که در دوازدهمین بهار زندگی اش گاهی با سؤال‌هایش از تاریخ دفاع مقدس مرا کلافه می‌کند.